



دپارتمان حقوق و علوم سیاسی



متون انگلیسی

(دکتری)

گروه آموزشی حقوق خصوصی

۱۳۹۶

چاپ اول



DEPARTMENT
of law and political sciences



متون انگلیسی ENGLISH TEXTS

PART 1 – LAW OF PERSONS

قسمت اول – حقوق اشخاص

| | | |
|---|----|---|
| CHAPTER 1 – Complete works | 9 | فصل اول – کلیات |
| CHAPTER 2– Legal persons | 69 | فصل دوم – اشخاص حقوقی |
| CHAPTER 3– Nationality | 71 | فصل سوم – تابعیت |
| CHAPTER 4 – Domicile | 72 | فصل چهارم – اقامتگاه |
| CHAPTER 5 – Marriage | 74 | فصل پنجم – نکاح |
| CHAPTER 6 – Divorce | 75 | فصل ششم – طلاق |
| CHAPTER 7 – Domestic proceedings in magistrates' courts | 76 | فصل هفتم – دعاوی خانوادگی |
| CHAPTER 8 – Legitimation | 77 | فصل هشتم – مشروعیت |
| CHAPTER 9 – Adoptio | 78 | فصل نهم – فرزند خواندگی |
| CHAPTER 10 – Guardianship | 79 | فصل دهم – قیمومت |
| CHAPTER 11 – Illegitimacy | 81 | فصل یازدهم – عدم مشروعیت |
| CHAPTER 12 – Infants or minors | 83 | فصل دوازدهم – صغار یا کودکان |
| CHAPTER 13 – Corporations | 86 | فصل سیزدهم – شرکتها |
| CHAPTER 14 – Trade unions and employers' associations | 90 | فصل چهاردهم – اتحادیه های تجاری و انجمن های کارفرمایی |

PART 2 – THE LAW OF PROPERTY

قسمت دوم – حقوق اموال

| | | |
|-----------------------------------|-----|-----------------------------|
| CHAPTER 1 – Ownership | 92 | فصل اول – مالکیت |
| CHAPTER 2 – Possession | 94 | فصل دوم – تصرف |
| CHAPTER 3 – Property | 98 | فصل سوم – مال |
| CHAPTER 4 – Future estates | 103 | فصل چهارم – منافع آتی |
| CHAPTER 5 – Co – ownership | 105 | فصل پنجم – اشاعه |
| CHAPTER 6 – Leaseholds | 108 | فصل ششم – اجاره ها |
| CHAPTER 7 – Servitudes | 114 | فصل هفتم – حقوق ارتفاق |
| CHAPTER 8 – Restrictive covenants | 118 | فصل هشتم – شروط محدود کننده |
| CHAPTER 9 – Mortgages | 119 | فصل نهم – رهن |
| CHAPTER 10 – The sale of land | 126 | فصل دهم – فروش ملک |
| CHAPTER 11 – Registered land | 127 | فصل یازدهم – ملک ثبتی |



| PART 3 – THE LAW OF SUCCESSION | | قسمت سوم – حقوق ارث |
|--------------------------------------|-----|------------------------------------|
| CHAPTER 1 – Wills | 129 | فصل اول – وصایا |
| CHAPTER 2 – Legacies and devises | 134 | فصل دوم – موصی به منقول و غیرمنقول |
| CHAPTER 3 – Personal representatives | 136 | فصل سوم – نمایندگان شخصی |
| CHAPTER 4 – Gifts inter vivos | 140 | فصل چهارم – هبه در زمان حیات |
| CHAPTER 5 – Donatio mortis causa | 141 | فصل پنجم – هبه قبل از مرگ |

PART 4 – THE LAW OF CONTRACT

قسمت چهارم – حقوق قرارداد

| | | |
|--|-----|--|
| CHAPTER 1 – Essentials a valid contract | 143 | فصل اول – شرایط اساسی صحت یک قرارداد معتبر |
| CHAPTER 2 – Classification of contracts | 146 | فصل دوم – طبقه بندی قراردادها |
| CHAPTER 3 – Offer and acceptance | 148 | فصل سوم – ایجاب و قبول |
| CHAPTER 4 – Intention to create legal relations | 154 | فصل چهارم – قصد ایجاد روابط حقوقی |
| CHAPTER 5 – Consideration | 156 | فصل پنجم – عوضین |
| CHAPTER 6 – Form | 161 | فصل ششم – شکل |
| CHAPTER 7 – The doctrine of part performance | 162 | فصل هفتم – نظریه اجرای ناقص |
| CHAPTER 8 – Contractual capacity | 163 | فصل هشتم – اهلیت قراردادی |
| CHAPTER 9 – Terms of a contract | 166 | فصل نهم – مفاد قرارداد |
| CHAPTER 10 – Void , voidable , and illegal contracts | 169 | فصل دهم – قراردادهای باطل ، قابل ابطال و نامشروع |
| CHAPTER 11 – Illegality | 184 | فصل یازدهم – عدم مشروعیت |
| CHAPTER 12 – Performance | 189 | فصل دوازدهم – اجرای قرارداد |
| CHAPTER 13 – Discharge of contract | 191 | فصل سیزدهم – سقوط قرارداد |
| CHAPTER 14 – Remedies for breach of contract | 201 | فصل چهاردهم – طرق جبران خسارت بابت نقض قرارداد |
| CHAPTER 15 – Privity of contract | 209 | فصل پانزدهم – اثر نسبی قرارداد |
| CHAPTER 16 – Assignment | 211 | فصل شانزدهم – انتقال |
| CHAPTER 17 – Interpretation of a contract | 215 | فصل هفدهم – تفسیر قرارداد |
| CHAPTER 18 – Quasi – contract | 217 | فصل هجدهم – شبه عقد |
| CHAPTER 19 – Trusts | 219 | فصل نوزدهم – تراست ها |
| CHAPTER 20 – International sales transactions | 221 | فصل بیستم – معاملات بیع بین المللی |
| 1. The outline of the transaction | 221 | 1- نکات عمده معامله |
| 2. The sale contract and the parties | 224 | 2- عقد بیع و طرفین آن |
| 3. The contract of carriage | 226 | 3- قرارداد حمل و نقل |
| 4. Payment in International Sales | 231 | 4- پرداخت در بیع های بین المللی |
| 5. Disputes in International Transactions | 246 | 5- اختلاف در معاملات بین المللی |
| 6. Proceedings and Jurisdiction | 249 | 6- تشریفات و صلاحیت رسیدگی |
| 7. Arbitration | 251 | 7- داوری |

PART 5 – THE LAW OF TORTS

قسمت پنجم – حقوق شبه جرم ها

| | | |
|--|-----|---------------------------------------|
| CHAPTER 1 – The nature of a tort | 254 | فصل اول – ماهیت شبه جرم |
| CHAPTER 2 – General defences in tort | 259 | فصل دوم – دفاعیات عام مسئولیت مدنی |
| CHAPTER 3 – Capacity of parties | 263 | فصل سوم – اهلیت طرفین |
| CHAPTER 4 – Remoteness of damage | 267 | فصل چهارم – تبعّد خسارت |
| CHAPTER 5 – Vicarious liability in tort | 268 | فصل پنجم – مسئولیت نیابتی در شبه جرم |
| CHAPTER 6 – Trespass | 272 | فصل ششم – تجاوز [تعرض] |
| CHAPTER 7 – Interference with goods | 282 | فصل هفتم – مداخله در اموال |
| CHAPTER 8 – Nuisance | 285 | فصل هشتم – مزاحمت |
| CHAPTER 9 – Negligence | 291 | فصل نهم – غفلت |
| CHAPTER 10 – Death : survival of actions | 297 | فصل دهم – فوت : بقای دعاوی |
| CHAPTER 11 – Occupiers liability | 302 | فصل یازدهم – مسئولیت متصرفین |
| CHAPTER 12 – Defamation | 305 | فصل دوازدهم – هتک حرمت |
| CHAPTER 13 – Deceit | 315 | فصل سیزدهم – خدعه |
| CHAPTER 14 – Malicious falsehood | 316 | فصل چهاردهم – بیان کذب از روی سوء نیت |
| CHAPTER 15 – Fault and liability | 318 | فصل پانزدهم – تقصیر و مسئولیت |
| CHAPTER 16 – Limitation of actions | 323 | فصل شانزدهم – مرور زمان اقامه دعوی |

پیوست – سوالات جدید متون انگلیسی دکتری حقوق خصوصی

توجه: درس متون انگلیسی تخصصی، از جمله مفاد درسی برای آزمون ورودی دوره دکتری تخصصی حقوق خصوصی در دانشگاههای سراسری نمی باشد.

اما در دانشگاههای آزاد جزء مفاد درسی محسوب می شود. آزمون ورودی دوره دکتری تخصصی دانشگاههای آزاد نا سال ۱۳۹۰ به صورت تشریحی بود، اما از سال ۱۳۹۱، این آزمون نیز مثل آزمون دکتری دانشگاههای سراسری، به صورت تستی برگزار می شود. بنابراین با توجه به اینکه سوالات تشریحی اسبق دانشگاههای آزاد برای امتحانات تستی اکنون، دیگر کاربرد و موضوعیت ندارد و با توجه به اینکه سوالات تستی سال ۱۳۹۱ نیز از طرف این دانشگاه تاکنون ارائه نشده است، بنابراین این پیوست فعلاً عاری و فاقد از سوال است.

مقدمه

زبان بین الملل ، زبان علم ، اطلاعات ، ارتباطات و دنیای امروز زبان انگلیسی است . تقریباً اهم مراکز مهم علمی در سراسر جهان که به کارهای پژوهشی و تحقیقی مبادرت دارند به زبان انگلیسی هستند .

بسیاری از کشورهای حتی ضعیف جهان ، با وقوف به این مهم ، عطف و جهش شدیدی را از مدت‌ها ، جهت عجین کردن این زبان در متن فرهنگ خویش آغاز کرده اند . لیک ، در اینجا از مدت‌ها قبل بحرانی با این زبان آغاز ، و ماحصل آن این شده است که تقریباً اهم مردم به شکل آکادمیک از آن بیگانه اند و برخی هم که به مناسبت‌هایی و مقطعی بدان وارد می شوند ، چون پایه علمی نداشته ، ماندگاری و منتج به نتیجه نیست . در چنین بحران ساختاری و پایه ای ، راهکارهای موجود نیز که تبلیغ می شود ، تخذیری و بی جواب است .

بنابراین باید با دیدی منطقی به وضعیت موجود نگاه ، و با واقعیت‌های موجود بدان وارد شد . کلیت واقعیت موجود این است که زبان محاوره بین المللی ، زبانی که علم با آن سخن می گوید زبان انگلیسی است و بسیاری از کشورهای حتی کوچک افریقایی به سه زبان انگلیسی ، فرانسه و عربی تکلم می کنند و ما تقریباً هیچ از آن نمی دانیم .

با تعمق به موارد فوق :

۱. نخست باید علاقه و انگیزه ورود به زبان انگلیسی تکوین و ایجاد شود . پرداختن به صرف و جهت آزمون با ملحوظ شرایط موجود ، انحرافی برای اضطراب و نگرانی و مفید فایده نیست .

۲. با حصول شرایط نخست ، تایمی هر چند کوتاه ، حداقل یک ساعت از بیست و چهار ساعت ، پیوسته و مستمر ، در دراز مدت به مطالعه زبان انگلیسی اختصاص داده شود .

۳. با توجه به شرایط خویش به مطالعاتتان حالت پراکتیک و عملی دهید . به عبارتی از مطالعه تئوریک زبان انگلیسی و حفظ کردن خودداری شود .

۴. توجه به این نکته ضروری است که پاسخگویی به زبان تخصصی مقطع دکتری به همان مقدار که به توانایی و دانش زبان انگلیسی بستگی دارد ، به همان مقدار به دانش حقوقی شما نیز وابسته است .

وقتی که یک متن تخصصی انگلیسی به عنوان سؤال مطرح می شود ، در ابتدا با داشتن یک دانش نسبی انگلیسی ، حداقل به تقریب می توان پی برد که متن تخصصی مورد بحث ، پیرامون چه موضوع یا موضوعاتی است . سپس ، مضافاً با داشتن داده ها و اطلاعات حقوقی مناسب ، می توان از ورود تحت الفظی خارج و به مقصود نهایی متن به طور کلی پی برد .



قسمت اول

حقوق اشخاص

a . The nature of law

The term 'law' is used in many senses: we may speak of the laws of physics, mathematics, science, or the laws of football. When we speak of the law of a state we use the term 'law' in a special and strict sense, and in that sense law may be defined as a rule of human conduct, imposed upon and enforced among, the members of a given state. People are by nature social animals desiring the companionship of others , and in primitive times they tended to form tribes, groups, or societies , either for self-preservation or by reason of social instinct. If a group or society is to continue, some form of social order is necessary . Rule or laws are , therefore , drawn up to ensure that members of the society . may live and work together in an orderly and peaceable manner. The larger the community (or group or state), the more complex and numerous will be the rules .

If the rules or laws are broken, compulsion is used to enforce obedience . We may say, then, that two ideas underline the concept of law : (a) order in the sense of method or system; and (b) compulsion - i.e. the enforcement of obedience to the rules or laws laid down.

فصل اول - کلیات

الف - ماهیت حقوق

عبارت « حقوق » در مفاهیم زیادی مورد استفاده قرار می گیرد : ممکن است در خصوص قوانین فیزیک ، ریاضیات ، علم یا قوانین فوتبال سخن بگوییم هنگامی که در خصوص حقوق یک مملکت صحبت می کنیم ، عبارت « حقوق » را در مفهوم خاص و مضیقی به کار می بریم . در این مفهوم ممکن است حقوق به عنوان قواعد حاکم بر رفتار انسانی که بر افراد یک مملکت مفروض تحمیل شده و در میان آنان به اجرا گذاشته می شود ، تعریف گردد .

مردم ماهیتاً موجوداتی اجتماعی هستند که خواهان تشریک مساعی با دیگران بوده و در اعصار اولیه ، تشکیل قبایل ، گروهها یا جوامع را برای صیانت از خود یا به دلیل فطرت اجتماعی شان ، مورد توجه قرار داده اند .

در صورتی که گروه یا جامعه ای بخواهد به حیات خویش ادامه دهد ، وجود شکلی از قواعد اجتماعی ضروری است . از این حیث ، قواعد و قوانین ، جهت تضمین امکان زندگی و کار مشترک ، برای افراد یک جامعه خاص به شیوه ای قانونمند و مسالمت آمیز ، مقرر می شوند . هرچه اجتماع (یا گروه یا کشور) بزرگتر شود قواعد مذکور ، متعدد و پیچیده تر خواهند شد .

در صورتی که قواعد یا قوانین مذکور نقض گردند ، برای فرمانبرداری از آنها اعمال زور می شود . بنابراین می توان گفت : مفهوم قانون از دو عقیده سرچشمه می گیرد : الف - نظم که به معنای روش و ساختار است و ب - اجبار که به معنای اجرای فرمانبرداری از قواعد و قوانین مقرر شده ، می باشد .

b. Custom, morality and law

On examination of the definition of law given above certain important points should be noted.

Law is a body of rules -When referring to 'the law' we usually imply the whole of the law, however it may have been formed . As we shall see later, much of English law , was formed out of the customs of the people. But a great part of the law has been created by legislation, i.e. the passing of laws. Common law and statutory law together comprise what is referred to as the 'Law of England' .

Law is for the guidance of human conduct - People resort to various kinds of rules to guide their lives. thus moral rules and ethics remind us that it is immoral or wrong to covet, to tell lies, or to engage in drunkenness in private. Society may well disapprove of the transgression of these moral or ethical precepts. The law, however, is not concerned with such matters and leaves them to the individuals conscience or moral choice and the pressure of public opinion: no legal action results (unless a person tells lies under oath in a court, when he or she may be prosecuted for perjury) . thus there is a degree of overlap between moral and legal rules , as depicted by the diagram (see over) .

Law is imposed -We sometimes think of laws as being laid down by some authority such as a monarch, dictator, or group of people in whom special power is vested .In Britain we can point to legislation for examples of law laid down by a sovereign body, namely Parliament. The legal author John Austin (1790-1859) asserted that law was a command of a sovereign and that citizens were under a duty to obey that command. Other writers say that men and women in primitive societies formed rules themselves, i.e. that the rules or laws sprang from within the group itself. Only later were such rules laid down by a sovereign authority and imposed on the group or people subject to them.

Enforcement - Clearly, unless a law is enforced it loses its effectiveness as a law and those persons subject to it will regard it as dead. The chief characteristic of law is that it is enforced, such enforcement being today carried out by the State . Thus if A steals a wallet from B, A may be prosecuted before the court and may be punished. The court may then order the restitution of the wallet to its rightful owner, B. The 'force' used is known as a sanction and it is this sanction which the State administers to secure obedience to its rules.

The State - A State is a territorial division in which a community or people lives subject to a uniform system of law administered by a sovereign authority e.g. a parliament.

The United Kingdom, which comprises a parliamentary union of England, Wales, Scotland, and Northern Ireland, is for our purposes the State. Parliament at Westminster legislates for England, Scotland, and Wales , and also in respect of some matters (such as defence and coinage) for Northern Ireland. Scotland has its own legal system, different in

many ways from that of England and Wales, and has been influenced by Roman and Continental law to a far greater extent.

content of law - The law is a living thing and it changes through the course of history. Changes are brought about by various factors such as invasion, contact with other races, material prosperity, education, the advent of new machines or new ideas or new religions. Law responds to public opinion and changes accordingly. Formerly the judges themselves moulded and developed the law. Today an Act of Parliament may be passed to change it.

Justice and law - People desire justice in their personal, social and economic dealings. There is no universal agreement on the meaning of justice, and ideal or perfect justice is difficult to attain in this life. People strive for relative justice, not perfect justice; and good laws assist to that end. It is the business of citizens in a democracy to ensure that wise laws are passed and that they are fairly administered in the courts of law.

ب- عرف ، اخلاق و حقوق

در بررسی تعریفی که از حقوق در بالا ارایه گردید ، نکات مهم خاصی را باید متذکر شد :

حقوق مجموعه ای از قواعد است - وقتی از « حقوق » صحبت می کنیم ، معمولاً صرف نظر از هر شکلی که وضع شده باشد ، به طور تلویحی کل حقوق را مدنظر داریم . همانگونه که بعداً خواهیم دید ، اکثر حقوق انگلستان از رسوم و سنن مردم تشکیل یافته است . اما بخش بزرگی از حقوق به وسیله قانونگذاری یعنی تصویب قوانین به وجود آمده است . کامن لا و حقوق موضوعه بر روی هم شامل آن چیزی است که تحت عنوان « حقوق انگلستان » به آن اشاره می شود .

حقوق بر هدایت رفتار بشر است - مردم برای هدایت زندگی شان به انواع قواعد مختلف ، متوسل می شوند . به عنوان مثال قواعد و اصول اخلاقی به ما نهیب می زنند که طمع کاری یا دروغگویی یا مستی در خلوت ، غیر اخلاقی یا خطا است . جامعه ممکن است با تخطی از اصول یا فرایض اخلاقی مخالفت کند . اما حقوق با چنین موضوعات مرتبط نشده و آنها را برعهده وجدان افراد یا انتخاب اخلاقی یا فشار افکار عمومی می گذارد : و در صورت تخلف هیچ دعوی حقوقی ناشی نمی گردد . (مگر اینکه شخصی به هنگام اتیان سوگند در دادگاه دروغ بگوید که در این صورت ممکن است براساس قانون شهادت کذب مورد پیگرد واقع شود .)

حقوق تحمیل می شود - گاه عقیده بر این است که قوانین اموری هستند که به وسیله برخی مقامات همچون فرمانروای مطلق ، دیکتاتور ، یا گروهی از مردم که قدرت خاصی دارند ، مقرر می شوند . برای مثال در انگلستان می توان به قانون موضوعه ای که به وسیله یک هیئت حاکم یعنی پارلمان وضع شود ، اشاره کرد . نویسنده حقوقی به نام جان استین (۱۸۵۹-۱۷۹۰) اظهار داشت که حقوق فرمانی بود از جانب حاکم و شهروندان مکلف به اطاعت از آن بودند . سایر نویسندگان معتقدند که در جوامع اولیه خود مردان و زنان ، قواعد را به وجود می آوردند یعنی قواعد و قوانین از درون خود اجتماع پدید می آمدند . تنها بعد از آن بود ، که چنین قواعدی به وسیله یک مقام حاکم تصویب و بر گروه یا مردمی که موضوع قواعد مذکور بودند تحمیل شدند .

اجرا - بدیهی است ، در صورتی که قانونی اجرا نگردد ، تأثیر خود را به عنوان یک قانون از دست خواهد داد و افراد موضوع آن قانون مذکور را به عنوان امری بیهوده تلقی خواهند کرد . ویژگی اصلی قانون آن است که اجرا می شود . چنین اجرایی امروزه به وسیله دولت صورت می پذیرد . بنابراین اگر الف کیف پول ب را بدزدد ، ممکن است به وسیله دادگاه محاکمه و مجازات شود ، سپس امکان دارد دادگاه حکم به دعوت کیف پول مذکور به صاحب ذیحقیش یعنی ب بدهد . « اجبار » به کار

رفته به عنوان ضمانت اجرا شناخته می شود و همین ضمانت اجراست که دولت جهت تضمین متابعت از قواعدش، آن را به کار می بندد .

کشور - کشور یک واحد سرزمینی است که در آن یک اجتماع یا مردمانی تحت لوای یک نظام واحد حقوقی که به وسیله یک مقام حاکم همچون پارلمان اعمال می گردد ، زندگی می کنند .

پادشاهی متحد انگلستان که مشتمل بر یک واحد پارلمانی متشکل از انگلیس ، ولز ، اسکاتلند و ایرلند شمالی می باشد ، از دیدگاه ما یک دولت محسوب می شود . پارلمان که در کاخهای وستمنستر قرار داد برای انگلیس ، اسکاتلند و ولز و همچنین در خصوص برخی مسائل همچون دفاع و ضرب سکه برای ایرلند شمالی قانونگذاری می کند. اسکاتلند دارای نظام حقوقی مختص به خویش است که در بسیار مسائل متفاوت از نظام حقوق انگلیس و ولز بوده و تا حد زیادی تحت تاثیر نظام حقوقی روم و کشورهای اروپایی بری قرار گرفته است .

محتوای حقوق - حقوق ، موجود پویایی بوده و در سرتاسر ادوار تاریخی تغییر و تبدیل می یابد . تغییر و تحولات به واسطه عوامل مختلفی همچون تجاوز بر خورد با سایر نژادها ، تری روز افزون مادی ، آموزش ، ظهور ماشین آلات ، افکار یا مذاهب جدید به وقوع می پیوندد . حقوق نسبت به افکار عمومی واکنش نشان داده و مطابق با آن تغییر می یابد . اوائل خود قضاوت حقوق را شکل و گسترش می دادند . اما امروزه ، ممکن است به منظور تغییر حقوق ، قانونی به وسیله مجلس تصویب شود .

عدالت و حقوق - مردم خواهان عدالت چه عدالت فردی چه اجتماعی و چه اقتصادی هستند . در این رابطه هیچ اجتماعی در خصوص مفهوم عدالت وجود ندارد و نیل به عدالت آرمانی یا مطلق در این روزگار کاری بس مشکل است . مردم به دنبال عدالت نسبی هستند نه مطلق و قوانین مطلوب نیل به هدف مذکور را کمک می کنند . در یک جامعه مردم سالار ، اطمینان از تصویب قوانین عقلانی و اجرای توأم با حسن نیت آنها در دادگاههای قضایی ، از دغدغه های شهروندان است .

c. Classification of law

Law may be classified in various ways. The four main divisions are as follows:

- * Criminal Law and Civil Law
- * Public Law and Private Law
- * Substantive Law and Procedural Law
- * Municipal Law and Public International Law

Criminal Law - Criminal Law is that part of the law which characterizes certain kinds of wrongdoings as offences against the State, not necessarily violating any private right, and punishable by the State, Crime is defined as an act of disobedience of the law forbidden under' pain of punishment . The punishment for crime ranges from death or imprisonment to a money penalty (fine) or absolute discharge. For example, to commit murder is an offence against the State because it disturbs the public peace and security, so the action is brought by the State and not the victim.

The police are the public servants whose duty is the prevention and detection of crime and the prosecution of offenders before the courts of law. Private citizens may legally enforce the criminal law by beginning proceedings themselves, but, except in minor cases of common assault, rarely do so in practice.

Civil Law is concerned with the rights and duties of individuals towards each other, It includes the following:

- (i) Law of Contract, dealing with that branch of the law which determines whether a promise is legally enforceable and what are its legal consequences.
- (ii) Law of Tort. A tort is defined as a civil wrong for which the remedy is a common law action for unliquidated (i.e. unspecified or unascertained) damages and which is not exclusively the breach of a contract or breach of trust or other merely equitable obligation. (Salmond: Law of Torts.) Examples of torts are: nuisance, negligence, defamation, and trespass.
- (iii) Law of Property is that part of the law which determines the nature and extent of the rights which people may enjoy over land and other property - for example, rights of 'ownership' of land, or rights under a lease.
- (iv) Law of Succession is that part of the law which determines the devolution of property on the death of the former owner.
- (v) Family Law is that branch of the law which defines the rights, duties, and status of husband and wife, parent and child, and other members of a household.

The above are the major branches of civil law. Its main distinction from criminal law is that in civil law the legal action is begun by the private citizen to establish rights (in which the State is not primarily concerned) against another citizen or group of citizens, whereas criminal law is enforced on behalf of or in the name of the State. Civil law is sometimes referred to as Private Law as distinct from Public Law.

Public Law - Public Law comprises (i) Constitutional Law, (ii) Administrative Law, and (iii) Criminal Law.

- (i) Constitutional Law has been defined as the rules which regulate the structure of the principal organs of government and their relationship to each other, and determine their principal functions. This subject includes: choice of monarch, his or her powers and prerogative; the constitution of the legislature; powers and privileges of Members of Parliament; the relationship between the separate chambers of Parliament; the status of Ministers; the civil service; the armed forces; the police; the relations between the central government and local authorities; the making of treaties; admission and rights of aliens; the courts of justice; liberties of speech, of meeting, of association; and voting rights.

(ii) Administrative Law is defined as that body of legal principles which concerns the rights and duties arising from the impact upon the individual of the actual functioning of the executive instruments of government. (C. K. Allen: Law and Orders.) For example, administrative law determines the legal rights of a private citizen whose house a local authority intends to acquire compulsorily.

(iii) Criminal Law has already been described, with its distinction from civil law.

Substantive Law - Substantive Law is the body of rules of law in the above branches which regulate the rights, duties and liabilities among citizens and governments.

Procedural Law lays down the rules governing the manner in which a right is enforced under civil law, or a crime prosecuted under the criminal law. Thus a legal action is started by taking out a writ in civil cases, by a summons or an arrest in criminal cases, and ends by the trial and judgment in the court itself, followed by the execution of the judgment. Procedural law governs the steps in the progress of the civil legal action or criminal prosecution.

The distinction between substantive law and procedural law is not always clear. It is an important rule of law that the prosecution may not (except in special circumstances) refer to the accused's bad character during the course of the trial, for this could clearly prejudice their case. (English law presumes that an accused person is innocent until proved guilty.) This rule may be regarded as either substantive or procedural, depending on the view taken of its nature.

Municipal or National Law - This is the law operative within a State. One branch of that law is the law relating to conflict of laws, otherwise known as Private International Law, which determines which national law governs a case in which there is a foreign element.

Thus Jenkins, a British subject, makes a contract in Rome with Boussac, a Frenchman, for the supply of footballs to a team in Madrid. If Jenkins now takes action against Boussac in an English court of law for alleged breach of contract, the court will have to determine by the rules of private international law which law is to be applied: English, Italian, French, or Spanish.

Public International Law - This is the body of rules of law which govern the relationships between states, particularly rules of war. Certain writers hold that since there is no world authority with power to enforce the rules or laws and that, as public international law is incompatible with national sovereignty, the essential characteristics of law are absent.

ج- طبقه‌بندی حقوق

حقوق به طرق متعددی می‌تواند طبقه‌بندی گردد. چهار تقسیم عمده از حقوق به قرار ذیل است:

* حقوق جزا و حقوق مدنی

* حقوق عمومی و حقوق خصوصی

* حقوق ماهوی و حقوق شکلی

* حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی عمومی

حقوق جزا- به آن قسمت از حقوق اطلاق می‌شود که انواع خاصی از خطاها را به عنوان جرایم علیه دولت که لزوماً ناقض حق خصوصی نمی‌باشد و به وسیله دولت قابل مجازات است، مشخص می‌کند. جرم به عنوان تخطی از قانون، که با تبع مجازات ممنوع گشته است، تعریف می‌شود. مجازات جرم از اعدام یا حبس تا جزای نقدی (جریمه) یا آزادی مطلق تغییر می‌یابد. پلیس‌ها کارمند دولت بوده وظیفه‌شان پیشگیری و کشف جرم پیگرد مجرمین نزد محاکم قضایی است. افراد خصوصی ممکن است خود از طریق اقامه دعوی قانوناً حقوق جزا را اجرا کنند، اما در عمل جز در خصوص پرونده‌های کوچک مربوط به ایراد ضرب و جرح عام، چنین چیزی به ندرت اتفاق می‌افتد.

حقوق مدنی به حقوق و تکالیف افراد در قبال همدیگر مربوط شده و مشتمل بر بخشهای زیر است:

۱. حقوق قرار داد، شاخه‌ای از حقوق مدنی است که تعیین می‌کند آیا تعهدی قانوناً قابل اجرا است یا خیر و اینکه آثار و نتایج حقوقی ناشی از آن تعهد چه می‌باشد.

۲. حقوق شبه جرم، حقوق شبه جرم به عنوان یک خطای مدنی تعریف می‌شود که جبران خسارت آن عبارت از اقامه دعوی از طریق نظام کامن‌لا برای خسارت تقویم نشده (یعنی غیر مشخص یا نامعین) می‌باشد و منحصرأً نقض قرار داد یا تراست یا سایر تعهدات انصافی صرف محسوب نمی‌گردد. (سالائن: حقوق شبه جرم) مزاحمت، تقصیر، هتک حرمت، و تجاوز به ملک، مثالهایی از شبه جرم می‌باشد.

۳. حقوق اموال، به قسمتی از حقوق اطلاق می‌شود که ماهیت و حدود حقوقی را که ممکن است مردم نسبت به ملک یا سایر اموال داشته باشند، تعیین می‌کند - برای مثال حقوق «مالکیت» زمین یا حقوق ناشی از اجازه.

۴. حقوق توارث، بخشی از حقوق است که قواعد انتقال مال در اثر فوت مالک پیشین را تعیین می‌کند.

۵. حقوق خانواده، شاخه‌ای از حقوق است که حقوق، تکالیف و وضعیت زوج، زوجه، پدر یا مادر و فرزند و سایر اعضای خانواده را تعیین می‌کند.

تقسیم‌بندیهای فوق شاخه‌های اصلی حقوق مدنی هستند. وجه افتراق عمده حقوق مدنی از حقوق جزا در این است که در حقوق مدنی اقامه دعوی حقوقی جهت اثبات حقوق بوسیله فرد خصوصی و علیه شهروندی دیگر یا گروهی از شهروندان صورت می‌پذیرد (و دولت مقدمتاً در آن دخیل نیست) در حالیکه حقوق جزا از سوی دولت یا تحت نام آن اجرا می‌گردد. بعضاً حقوق مدنی تحت عنوان حقوق خصوصی مورد اشاره قرار می‌گیرد که در این مفهوم متمایز از حقوق عمومی است.

حقوق عمومی مشتمل است بر ۱. حقوق اساسی، ۲. حقوق اداری، ۳. حقوق جزا.

۱. حقوق اساسی، به عنوان قواعدی تعریف شده است که ساختار نهادهای اصلی حکومت و روابط آنها با همدیگر را تنظیم کرده و وظایف اصلی آنها را تعیین می‌کند. حقوق اساسی مسائل زیر را در بر دارد: انتخاب حاکم و اختیارات و حق ویژه او، تشکیل مجلس، اختیارات و امتیازات اعضای پارلمان، روابط فیما بین قسمت‌های جداگانه پارلمان، وضعیت وزیران، خدمات دولتی، نیروهای مسلح، پلیس، روابط میان حکومت مرکزی و مقامات محلی، انعقاد معاهدات، پذیرش و حقوق اتباع بیگانه، محاکم قضایی، آزادی بیان، اجتماع و تشکل و حق رای.

۲. حقوق اداری، به عنوان مجموعه اصول حقوقی مربوط به حقوق و تکالیف ناشی از برخورد افراد با وظایف قانونی دستگاههای اجرایی حکومت، تعریف می‌شود. (سی.کی. آلن: حقوق و فرامین) برای مثال حقوق اداری، حقوق شهروندی را یک مرجع محلی قصد تصاحب اجباری خانه‌اش را دارد، تعیین می‌کند.

۳. حقوق جزا، قبلاً با بیان وجه افتراقش از حقوق مدنی، توصیف شد.

حقوق ماهوی، به مجموعه قواعد حقوق شاخه‌های فوق اطلاق می‌گردد، که حقوق وظایف و تعهد میان شهروندان و حکومت‌ها را تنظیم می‌کند.

حقوق شکلی، قواعد حاکم بر روشهایی را مقرر می‌دارد که به وسیله آنها در حقوق مدنی، حقی به موقع اجرا گذارده می‌شود یا در حقوق جزا، جرمی مورد پیگرد واقع می‌شود. بنابراین دعوی حقوقی یک پرونده مدنی با صدور قرار و در یک پرونده جزایی با احضاریه یا بازداشت آغاز شده و با محاکمه و صدور حکم در خود دادگاه پایان می‌پذیرد و سپس اجرای حکم ادامه می‌یابد. حقوق شکلی حاکم بر مراحل جریان دعوای مدنی یا پیگرد جزایی است.

تمایز میان حقوق ماهوی و حقوق شکلی همواره روشن نیست. یک قاعده مهم حقوقی عبارت از این است که دادستان (جز در اوضاع و احوالی خاص) نباید ویژگی نامطلوب متهم را در جریان دادرسی مورد اشاره قرار دهد، چه این امر، به وضوح می‌تواند پرونده آنها را تحت تأثیر قرار دهد. (فرض حقوق انگلیس بر آن است که متهم بی گناه است مگر آنکه مجرم شناخته شود) این قاعده بسته به نوع نگرشی که به ماهیت آن وجود داشته باشد ممکن است ماهوی یا شکلی تلقی شود.

حقوق داخلی یا ملی، حقوقی است که در داخل یک کشور کاربرد دارد. یک شاخه از این حقوق مربوط به تعارض قوانین است که به عنوان حقوق بین‌الملل خصوصی شناخته شده و تعیین می‌کند در پرونده‌ای که یک عامل خارجی وجود دارد کدام قانون ملی حاکم است.

برای مثال جنکین که یک تبعه انگلیس است، در رُم با بوساک فرانسوی قراردادی برای تدارک توپهای فوتبال برای یک تیم در مادرید منعقد می‌کند. حال اگر جنکین با ادعای نقض قرار داد علیه بوساک در یک دادگاه انگلیسی اقامه دعوی کند، دادگاه مذکور باید با استفاده از قواعد حقوق بین‌الملل خصوصی تصمیم بگیرد که کدام قانون باید اعمال شود: قانون انگلیس، ایتالیا، فرانسه یا اسپانیا؟

حقوق بین‌الملل عمومی، عبارت از مجموعه قواعد حقوقی حاکم بر روابط میان دولتها به ویژه قواعد جنگ می‌باشد. بعضی نویسندگان معتقدند از آنجایی که هیچ مرجعی جهانی صلاحیت‌دار برای اجرای قواعد و قوانین وجود ندارد و از آنجا که حقوق بین‌الملل عمومی منافی با حاکمیت ملی است لذا فاقد ویژگی‌های اساسی حقوق است.^۱

d . Law and Justice

It seems obvious to say the primary, aim of any legal system is to deliver justice. However, it is far from obvious what this actually means, as the concept of "justice" is extremely difficult to define. Not only are there different definitions of justice, but the question "what is justice?" means different things in different contexts-is a particular law just? is the legal system just? does the combination of law and system produce a just result?

^۱ نوشته سی. اف. به قیاد، تجدید نظر شده به وسیله: دی. ال. ای. بارکر، ترجمه: دکتر اسماعیل صغیری، با دیباچه‌ی دکتر حسین میرمحمدصادقی براساس ویرایش دهم چاپ سال ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲، نشر میزان.

Aristotlean justice - One of the earliest attempts to formulate a theory of justice was that of Aristotle. He argued that the basis of justice is fairness, and that this takes two forms:

- * distributive justice__ whereby the law is used to ensure social benefits and burdens are fairly distributed throughout society;
- * corrective justice__ whereby the legal system acts to correct attempts by individuals to disturb this fair distribution.

However, we can argue that this simply replaces the question "what is just?" with "what is fair?"

Utilitarian theory - The central principle of utilitarianism is that society should be organised to achieve the greatest happiness for the greatest number. Thus, a law is just where it brings about a net gain in happiness for the majority, even if this results in increased distress or unhappiness to a minority. It is the willingness to trade the unhappiness of the minority against the happiness of the majority that liberal theory finds most objectionable in this approach.

Liberal (or natural rights) theory- Liberal theory, in contrast to utilitarianism, judges the justice of any form of social organisation by the extent it protects its minorities and most vulnerable groups. Therefore, liberal theories tend to incorporate notions of natural rights- that there are certain basic rights (God-given or otherwise) to which all people are entitled. However, this approach has its own problems, not least in establishing agreement over the content and extent of any list of "natural" rights, e.g. the right to vote is now regarded as an essential and universal right. However, for many years this was subject to a property qualification, and not one to which women were, entitled until this century. A recent attempt to identify a universal set of rights and principles was undertaken by **John Rawls**. Rawls' theory is based upon a hypothesis of what a group of individuals, placed in what he termed the "original position" would agree upon. The original position exists behind a "veil of ignorance", i.e. the individuals would not know of their individual talents and circumstances (whether they are rich or poor, young or old, male or female, able or disabled, etc.). Therefore, Rawls argues, rational self-interest would lead them to agree a set of basic rights and principles that each would find acceptable if it turned out they were the least advantaged of the group. However, persuasive though this hypothesis may seem, it does not resolve the question of precisely what those rights and principles should be. In fact, it seems to lead back to Aristotle's question-what is fair?

Libertarian (or market-based) theory. Libertarian theory, such as that of **Nozick**, argues intervention in the natural (or market) distribution of advantages (as required by the other

theories) is an unjust interference with individual rights. Libertarian analysis only permits very limited intervention to prevent unjust distribution (e.g. through theft and fraud).

Therefore, the question of abstract justice seems as much a political as philosophical one.

د - حقوق و عدالت

به نظر روشن است که بگوئیم هدف اصلی و اولیه هر سیستم حقوقی اجرای عدالت است. اما این مسئله روشن نیست که حقیقتاً اجرای عدالت چه معنایی دارد، زیرا تعریف کردن مفهوم عدالت بسیار مشکل است. نه تنها تعریف‌های مختلفی از عدالت وجود دارد بلکه این سوال که «عدالت چیست؟» معانی مختلفی در زمینه‌های مختلف دارد - آیا یک حقوق خاص عادلانه است؟ آیا سیستم حقوقی عادلانه است؟ آیا ترکیب حقوق و سیستم حقوقی یک نتیجه عادلانه ایجاد می‌کند؟

عدالت ارسطویی - یکی از تلاش‌های آغازین در جهت تنظیم تئوری عدالت مربوط به ارسطو بود. او استدلال کرد که اساس عدالت، انصاف می‌باشد و آن دو نوع است:

* عدالت توزیعی - به موجب آن حقوق برای تامین منافع اجتماعی و اینکه بار مسئولیت‌ها در سراسر جامعه منصفانه توزیع گردد، استفاده می‌شود؛

* عدالت اصلاحی (ترمیمی) - به موجب آن سیستم حقوقی به منظور تصحیح تلاش‌های شخصی، که در جهت به هم زدن توزیع عادلانه اقدام می‌کند، عمل می‌نماید.

به هر حال می‌توانیم استدلال نماییم که این مسئله به سادگی سوال «عدالت چیست؟» را جایگزین سوال «انصاف چیست؟» می‌کند.

تئوری سودگرایانه - اصل محوری در تئوری سودگرایی این است که جامعه باید به منظور دستیابی به سعادت و خوشبختی بیشتر برای تعداد افراد زیادتر سازمان داده شود. بدین ترتیب، حقوق زمانی عادلانه محسوب می‌گردد که یک منفعت اصلی و اساسی (نهایی) با خوشبختی برای اکثریت پدید آورد، حتی اگر این مسئله موجب افزایش مشقت یا ناخشنودی برای اقلیت باشد. آن رغبت و اشتیاق به تجارت است ناخشنودی اقلیت در مقابل خشنودی اکثریت که تئوری لیبرالی موضوع بسیار قابل اعتراض در این دیدگاه را اعلام می‌کند.

تئوری لیبرال (یا حقوق طبیعی) - تئوری لیبرالی، در مقایسه با نظریه سودگرایی، به عدالت هر نوع سازمان اجتماعی تا حدی حکم می‌کند که آن سازمان اقلیت‌ها و آسیب پذیرترین گروه خودش را حمایت کند. بنابراین، نظریه‌های لیبرالی به درآمیختن عقاید حقوق طبیعی گرایش دارد - که در آن حقوق اساسی مسلم وجود دارد (حقوق خداداده یا غیر از این) حقوقی که همه مردم مستحق آن هستند. هر چند این دیدگاه مشکلات خودش را دارد کمترین مشکل در ایجاد توافق بر محتوی و حدود هر نوع لیستی از حقوق «طبیعی» وجود ندارد، برای مثال، امروزه حق رأی دادن به عنوان یک حق اساسی و جهانی مطرح است. با وجود این، سالیان متمادی تا قبل از قرن حاضر این حق منوط به شرط دارایی محسوب می‌شد و نه به عنوان حقی که زنان مستحق آن بودند. تلاش جدیدی به منظور شناسایی یک سری حقوق و اصول جهانی، توسط جان راولز (John Rawls) به عهده گرفته شد. تئوری راولز بر فرضیه آنچه که یک گروه از اشخاص - قرار داده شده در آنچه که او به «وضعیت اصلی (اولیه)» تعبیر کرده است - نسبت به آن توافق داشته باشند، مبتنی می‌شود. وضعیت (موقعیت) اصلی (اولیه) پشت «پرده ای از ابهام» وجود دارد، یعنی، اشخاص در مورد استعدادها و شرایط زندگی شان نمی‌دانستند (که آیا آنها ثروتمند یا فقیر، جوان یا پیر، مذکر یا مؤنث، توانا یا ناتوان و غیره هستند). بدین ترتیب، راولز، استدلال می‌نماید که نفع شخصی منطقی آنها را به توافق یک سری حقوق و اصول اساسی هدایت می‌کرد که هر کدام قابل قبول می‌شد، در صورتی که ثابت می‌گردید آنها کمترین امتیاز را در گروه داشتند. به هر حال، گرچه این فرضیه به نظر متقاعد کننده می‌رسد، اما نمی‌تواند این سؤال را به طور دقیق پاسخ دهند که آن حقوق و اصول چه باید باشد. در حقیقت، به نظر می‌رسد باید به سؤال ارسطو برگشت - انصاف چیست؟

تئوری آزادی خواهانه (مبتنی بر بازار). تئوری آزادی خواهانه، همانند تئوری نوزیک (Nozick) استدلال می‌نماید که دخالت در توزیع طبیعی (بازاری) سودها (چنانچه به وسیله تئوری‌های دیگر لازم است) یک دخالت ناعادلانه در حقوق افراد است. تجزیه و تحلیل تئوری آزادی خواهانه تنها دخالت خیلی محدودی را برای جلوگیری از توزیع ناعادلانه اجازه می‌دهد (برای مثال، از طریق سرقت و کلاهبرداری).

بنابراین، سوال از عدالت نظری همان اندازه که یک مسئله سیاسی به نظر می‌رسد که مسئله فلسفی محسوب می‌شود.

e. Sociology of law: types of law in relation to types of social solidarity

Since law reproduces the principal forms of social solidarity, we have only to classify the different types of law to find therefrom the different types of social solidarity which correspond to it. It is now probable that there is a type which symbolizes this special solidarity of which the division of labor is the cause. That found, it will suffice, in order to measure the part of the division of labor, to compare the number of juridical rules which express it with the total volume of law.

ه - جامعه‌شناسی حقوق: حقوق مربوط به انواع مسئولیتهای مشترک اجتماعی

از آنجا که حقوق اشکال عمده مسئولیت‌های مشترک اجتماعی را پی‌ریزی می‌کند، ما فقط باید انواع مختلف آن را طبقه‌بندی کنیم تا از آن طریق انواع متفاوت مسئولیت‌های مشترک اجتماعی متناظر با آنها را بیابیم. به این ترتیب احتمال دارد نوعی از حقوق وجود داشته باشد که مسئولیت مشترک اجتماعی خاصی را که تقسیم کار به وجود آورده است به طور نمادین نشان دهد. اگر چنین حقوقی موجود باشد برای ارزیابی نقش تقسیم کار، کافی خواهد بود که یک تعداد قواعد حقوقی مبین مسئولیت مذکور را با کل قواعد حقوقی مقایسه کنیم.

To proceed scientifically, we must find some characteristic which, while being essential to juridical phenomena, varies as they vary. Every precept of law can be defined as a rule of sanctioned conduct, Moreover, it is evident that sanctions change with the gravity attributed to precepts, the place they hold in the public conscience, the role they play in society. It is right, then, to classify juridical rules according to the different sanctions which are attached to them.

برای اینکه به طور علمی به موضوع پردازیم باید خصوصیتی را پیدا کنیم که در عین اینکه از ارکان پدیده‌های حقوقی باشد، بتواند با تغییر آنها نیز تغییر کند. هر حکم حقوقی می‌تواند به عنوان یک قاعده حاکم بر رفتار دارای ضمانت اجرا تعریف شود. علاوه بر این، بدیهی است که ضمانت‌های اجرایی، به نسبت اهمیت این احکام، جایگاه آنها در وجدان جمعی و نقشی که در جامعه ایفا می‌کنند، تعبیر می‌یابند، لذا شایسته است، قواعد حقوقی بر حسب ضمانت‌های اجرایی متفاوت که به آنها منضم می‌شود طبقه بندی گردند.

They are of two kinds. Some consist essentially in suffering, or at least a loss, inflicted on the agent. They make demands on his fortune, or on his honour, or on his life, or on his liberty, and deprive him of something he enjoys. We call them repressive. They constitute

penal law. It is true that those which are attached to rules which are purely moral have the same character, only they are distributed in a diffused manner, by everybody indiscriminately, whereas those in penal law are applied through the intermediary of a definite organ; they are organized. As for the other type, it does not necessarily imply suffering for the agent, but consists only of the return of things as they were, in the reestablishment of troubled relations to their normal state, whether the incriminated act is restored by force to the type whence it deviated, or is annulled, that is, deprived of all social value. We must then separate juridical rules into two great classes, accordingly as they have organized repressive sanctions or only restitutive sanctions. The first comprise all penal law; the second, civil law, commercial law, procedural law, administrative and constitutional law, after abstraction of the penal rules which may be found there.

ضمانت‌های اجرایی بر دو نوعند. بعضی اساساً عبارتند از تحمل تألم یا حداقل، خسارتی مادی، که به فاعل عمل تحمیل می‌شوند. این ضمانت‌ها بر دارایی، یا حیثیت، یا حیات و یا آزادی فاعل بار شده و او را از آنچه بهره‌مند است محروم می‌گردانند. ما آنها را ضمانت‌های اجرایی باز دارنده می‌نامیم. آنها حقوق جزا را بنیان می‌نهند. هر چند ضمانت‌های اجرایی منضم به قواعد اخلاقی صرف، همان ویژگی را دارند ولی این ضمانتها به وسیله کلیه افراد، به طور مبهم و به شیوه‌ای غیر منسجم اعمال می‌شوند. حال آنکه ضمانت‌های اجرایی حقوق جزا، بواسطه سازمان معینی اعمال شده و تشکل یافته‌اند.

در خصوص نوع دیگر ضمانت اجرایی (باید گفت): آنها لزوماً متضمن تحمیل تألم بر فاعل نمی‌باشند بلکه صرفاً درصدد اعاده وضعیت به حالت سابق هستند. در جریان اعاده روابط خدشه‌دار شده به وضعیت عادی عمل خلاف یا به وسیله اجبار از موضعی که انحراف حاصل کرده به حالت اولیه بازگردانده می‌شود یا اینکه ملغی می‌گردد بدین معنی که فاقد هر گونه ارزش و اعتبار اجتماعی می‌شود بنابراین قواعد حقوقی را بر حسب اینکه دارای ضمانت اجرای بازدارنده سازمان یافته باشند یا صرفاً ضمانت اجرای جبران کننده داشته باشند، باید به دو گروه عمده طبقه‌بندی کرد. گروه اول در برگیرنده کل حقوق جزا است. گروه دوم حقوق مدنی، حقوق تجارت، آئین دادرسی، حقوق اداری و حقوق اساسی را صرف نظر از قواعد جزایی که ممکن است در آنها یافت شود در برمی‌گیرد.

Let us now seek for the type of social solidarity to which each of these two types corresponds.

The link of social solidarity to which repressive law corresponds is the one whose break constitutes a crime. By this name we call every act which, in any degree whatever, invokes against its author the characteristic reaction which we term punishment. To see the nature of this link is to inquire into the cause of punishment, or more precisely, to inquire what crime essentially consists of.

اکنون اجازه دهید آن مسئولیت‌های مشترک اجتماعی را که هر یک از این دو نوع قاعده با آنها همخوانی می‌کنند مورد بررسی قرار دهیم.

زنجیره مسئولیت مشترک اجتماعی متناظر با حقوق بازدارنده پیوندی است که گسستن آن یک جرم را به وجود می‌آورد. ما هر عملی را با هر درجه‌ای، که واکنش ویژه‌ای به نام مجازات علیه عامل آن برانگیزد، جرم می‌نامیم. برای ملاحظه ماهیت این پیوند باید در علت مجازات تحقیق کرد یا به طور دقیق تر بگوئیم باید اساساً روشن کرد که جرم متشکل از چیست.

The method of finding the permanent and pervasive element in crime is surely not by enumerating the acts that at all times and in every place have been termed crimes, observing, thus, the characters that they present. For if, as it may be, they are actions which have universally been regarded as criminal, they are the smallest minority, and, consequently, such a method would give us a very mistaken notion, since it would be applied only to exceptions. These variations of repressive law prove at the same time that the constant characteristic could not be found among the intrinsic properties of acts imposed or prohibited by penal rules, since they present such diversity, but rather in the relations that they sustain with some condition external to them.

قطعاً روش پیدا کردن عناصر دائمی و عمومی جرم این نیست که اعمالی را که در همه زمانها و مکانها جرم نامیده شده‌اند، احصاء کرده و خصائصی را که آنها عرضه می‌دارند ملاحظه کنیم. گو اینکه ممکن است گفته شود جرایم اعمالی هستند که در تمامی جهان جنایی تلقی شده‌اند، (ولی باید معتقد بود که) این اعمال اقلیت کوچکی هستند و در نتیجه، چنین روشی به ما، مفهوم بسیار اشتباهی عرضه خواهد کرد چرا که تنها در موارد استثنائی اعمال خواهد شد. تغییرات حقوق بازدارنده ثابت می‌کند این ویژگی ثابت در عین حال نمی‌تواند در میان صفات ذاتی اعمالی که به وسیله قواعد جزایی تحمیل یا ممنوع می‌شوند یافته شود، زیرا این اعمال بسیار متنوعند. لذا این ویژگی ثابت باید در میان روابطی جستجو شود که این اعمال با شرایط خارجی برقرار می‌نمایند.

In effect, the only common characteristic of all crimes is that they consist in acts universally disapproved of by members of each society. We ask ourselves these days whether this reprobation is rational, whether it would not be wiser to see in crime only a malady or an error. But we need not enter upon these discussions; we seek to determine what is or has been, not what ought to be. Thus, the reality of the fact that we have just established is not contestable; that is, that crime shocks sentiments which, for a given social system, are found in all healthy consciences.

در حقیقت تنها ویژگی مشترک همه جرایم این است که آنها دربرگیرنده اعمالی هستند که عموماً مورد تأیید اعضای هیچ جامعه‌ای واقع نمی‌شوند. امروزه ما از خود می‌پرسیم که آیا مذمومیت مذکور عقلایی است یا خیر و آیا خردمندانه‌تر آن نخواهد بود که به جرم به عنوان یک بیماری یا خطا بنگریم. ولی ما نیازی به ورود به این بحث نداریم. ما می‌خواهیم آنچه که هست یا بوده است را مشخص کنیم نه آنچه که باید باشد. به هر حال واقعیت آنچه گفتیم قابل تردید و اعتراض نیست. بدین معنی که جرم احساساتی را جریحه دار می‌کند که در یک نظام اجتماعی مفروض، در همه وجدانهای پاک یافت می‌شود.

Every written law has a double object to prescribe certain obligations, and to define the sanctions which are attached to them. In civil law, and more generally in every type of law with restitutive sanctions, the legislator takes up and solves the two questions separately. He first determines the obligation with all possible precision, and it is only later that he

stipulates the manner in which it should be sanctioned. For example, in the chapter of the French Civil code. Which is devoted to the respective duties of married persons, the rights and obligations are announced in a positive manner; but no mention is made of what happens when these duties are violated by one or the other. We must go elsewhere to find this sanction. Sometimes it is totally lacking. Thus, Article 214 of the Civil Code orders the wife to live with her husband: we deduce from that the husband can force her to remain in the conjugal domicile, but this sanction is nowhere formally indicated. Penal law, on the contrary, sets forth only sanctions, but says nothing of the obligations to which they correspond. It does not command respect for the life of another, but kills the assassin. It does not say, first off, as does civil law: Here is the duty; but rather: Here is the punishment. No doubt, if the action is punished, it is because it is contrary to an obligatory rule, but this rule is not expressly formulated. There can be only one reason for this, which is that the rule is known and accepted by everybody. when a law of custom becomes written and is codified, it is because questions of litigation demand a more definite solution. If the custom continues to function silently, without raising any discussion of difficulties, there is no reason for transforming it. Since penal law is codified only to establish a graduated scale of punishments, it is thus the scale alone which can lend itself to doubt. Inversely, if rules whose violation is punished do not need a juridical expression, it is because, they are the object of no contest, because everybody feels their authority.

هر حقوق نوشته‌ای دارای هدفی دو گانه است: مقرر داشتن تکالیف مخصوص و تعریف ضمانت‌هایی اجرایی آنها. در حقوق مدنی و به طور کلی در هر نوع حقوقی که ضمانت‌های اجرایی جبران‌کننده دارد، قانونگذار دو مسأله را به طور جداگانه بررسی و تحلیل می‌کند. او ابتدا به دقیق‌ترین صورت، تکلیفی را تعیین می‌کند و فقط در این صورت است که بعداً روشی را که بوسیله آن تکلیف مذکور دارای ضمانت اجرا می‌گردد تصریح می‌نماید. برای مثال، در بخشی از قانون مدنی فرانسه که به تکالیف ویژه افراد متأهل اختصاص داده شده است، حقوق و تکالیف به شیوه اثباتی بیان شده‌اند، اما ذکری از آنچه به هنگام نقض این وظایف به وسیله یکی از طرفین روی می‌دهد نشده است. ما باید برای یافتن این ضمانت اجرایی به جای دیگری رجوع کنیم. بعضی اوقات هم این ضمانت اجرایی کاملاً تلویحی است. برای مثال ماده ۲۱۴ قانون مدنی مقرر می‌دارد که زن باید با شوهر خود زندگی کند. (از این حکم) ما نتیجه می‌گیریم که شوهر می‌تواند زن را به ماندن در اقامتگاه اشتراکی اجبار کند. با این حال این ضمانت اجرایی صراحتاً در هیچ جایی مورد اشاره قرار نگرفته است. در مقابل، حقوق جزا تنها ضمانت‌های اجرایی را بیان می‌کند، اما سخنی از تکالیف مربوط به این ضمانت‌های اجرایی به میان نمی‌آورد. حقوق جزا، احترام گذاشتن به حیات دیگری را مقرر نمی‌دارد اما قاتل را سزای مرگ می‌دهد. حقوق جزا همچون حقوق مدنی نیست که ابتدائاً می‌گوید، اینجاست تکالیف وجود دارد. بلکه به یک باره می‌گوید: اینجا مجازات وجود دارد. بدون شک اگر عملی مجازات می‌شود، بدان علت است که بر خلاف یک قاعده امری است اما این قاعده صراحتاً بیان نمی‌گردد، تنها دلیل این امر آن است که قاعده مذکور مورد شناسایی و پذیرش همگان